

کارل گوستاو یونگ
انسان در جستجوی
هویت خویشتن



ترجمه‌ی محمود بهفروزی

کارل گوستاو یونگ

◆

**انسان در جستجوی
هویت خویشتن**

◆

ترجمه: محمود بهفروزی

فهرست

۹	سیمای روح معاصر
۴۱	بازیافتِ خودآگاه
۷۷	کنشها و ساختارهای خودآگاه و ناخودآگاه
۱۳۹	آزمون تداعیات
۲۱۳	تعالیم رؤیاها
۲۷۷	مفهوم فردی رؤیا
۳۱۳	از رؤیا تا اسطوره
۳۸۹	موخره

فصل اول



سیمای روح معاصر^۱

اگرچه بشریت از همان آغاز دوران باستان و همچنین سده‌های میانی به ذاتی بودن روح ایمان داشت، اما در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم نوعی روانشناسی «بدون روح» پیدایش یافت. و به سبب نفوذ مادی‌گرایی علمی *Materialisme Scientifique* هر آن که چه موجودیتش به چشم نمی‌آمد و لمس نمی‌شد، وجودش مورد تردید قرار گرفت و یا به عنوان امری فراسوی طبیعت جنبه‌ی خارق‌العاده و خوفناکی پیدا کرد. از آن پس، تنها چیزی قابل باور یعنی «علمی» بود که ظاهری مادی داشت یا می‌توانست سبب تغییراتی ملموس شود. البته این واژگونی با توجه به گسترش کند و خصلت خزنده‌اش سابقه‌ی دیرینه‌تر از مادی‌گرایی داشت. و سرآغاز آن به زمانی بازمی‌گشت که دوران گوتیک^۲ با جهشی

۱. سخنرانی سال ۱۹۳۱ در تالار اجتماعات وین که در ۱۹۳۴ با عنوان مسأله اصلی روانشناسی معاصر در *Wirklichkeit der Seele* زوربخ به چاپ رسید.

۲. نوعی سبک معماری قرون وسطایی و اندیشه‌های متعلق به آن که از قرن دوازدهم میلادی آغاز شد.

ناگهانی به اوج رسیده بود که آنهم به سبب متکی بودن بر اصول جغرافیایی و محیطی بی‌نهایت محدود، با نهضت عظیم اصلاحات مذهبی به لرزه درآمد و فرو ریخت و بدین سان سیر صعودی روح اروپا به مسیر افقی خود آگاه نوین افتاد. از آن پس خود آگاه دیگر سیر صعودی [عمودی] نداشت، بل از نظر جغرافیایی گسترش عرضی و روشنگرانه را دنبال کرد. تا سرانجام دوران کشفیات شگرف و گسترش امور تجربی و آزمایشگاهی فرارسید و در نتیجه باور ذاتی و جوهری بودن روح نرم نرمک اما هر آن قاطعانه‌تر و شدیدتر از پیش جای خود را به دنیای فیزیک داد تا سرانجام - البته پس از چهار قرن جان‌کندن - برجسته‌ترین مظاهر خود آگاه اروپا، یعنی متفکران و اندیشمندان را به طور کامل به ماده و فرایندهای مادی پیوند دادند.

البته بی‌انصافی است که فلسفه و علوم طبیعی را مسبب چنین واژگونی کاملی بدانیم. در تمامی دوره‌ها، بودند فیلسوفان و دانشمندان هوشمندی که با برخورداری از توانایی کشف و شهود برتر و اندیشه‌یی ژرف‌تر، علیه این واژگونی عقاید و برداشت‌های غیرمنطقی، موضع گرفتند. ولی از آن جا که بیشتر به خود متکی بودند، توده‌ی مردم را از دست دادند و تلاش آنان نتوانست، آن امتیاز و احساس همگانی که جبهه‌ی فیزیک را به اوج رساند، مغلوب کند. نباید باور داشت که واژگونی‌هایی با این شدت در نگرش به امور، نتیجه‌ی اندیشه‌هایی ژرف و منطقی است. آیا به راستی تفکرات نظری یارای آن را دارند که روح یا ماده را اثبات و یا انکار کنند؟ این دو مفهوم (آگاهی‌هایی که به حق باید در اختیار عموم متفکران معاصر قرار گیرند)، جز نمادهایی از عوامل ناشناخته نیستند که موجودیتشان طبق ذوق و سلیقه‌ها و خلیقات فردی و جهش‌های روح زمان، تأیید یا طرد

می‌شود. هیچ چیز مانع از آن نیست که فرضیات روشنفکرانه‌ی روان بشری را یک پدیده‌ی پیچیده‌ی شیمی آلی ندانیم و به این ترتیب در تحلیل نهایی آن را یک بازی الکترون‌ها تعبیر نکنیم یا به وارونه حیات روانی را فقدان ظاهری قانونی ندانیم که بر مرکز اتم حاکم است.

در طول قرن نوزدهم، فراسوی طبیعت بودن روح بایستی جای خود را به فراسوی طبیعت بودن ماده می‌داد. این یک هوس ناگهانی نبود و از دیدگاه روانشناسی، انقلابی شگفت و خارق‌العاده در جهان‌بینی به حساب می‌آمد: هر آن چه در عالم بالا بود، در این پایین جای گرفت؛ بنیاد همه چیز و تعیین اهداف نمی‌بایست از مرزهای تجربی و آزمایشگاهی فراتر می‌رفت؛ ظاهراً هرگونه درونیت مبهم و ناشناخته به صورت یک بیرونیت مرئی درآمده بود و ارزش‌ها جز از نشانه‌های ملموس امور تبعیت نمی‌کردند.

کنکاش در حل این معضل واژگونی نامعقول به یاری فلسفه، یک شکست از پیش تعیین شده است و چه بهتر که از این تلاش دست برداریم. چون اگر امروزه کسی درصدد حذف پدیدارشناسی عقلانی یا معنوی از فعالیت غددی باشد، می‌تواند مطمئن باشد، مورد احترام و استقبال شنوندگان خود قرار می‌گیرد، اما اگر کسی بخواهد در تجزیه‌ی اتمی ماده، جلوه‌ای از روح آفریننده‌ی دنیا را ببیند، همین جماعت او را به داشتن اختلالات روانی متهم می‌کنند. درحالی که هر دو نتیجه‌گیری منطقی، هر دو فراسوی ضبیعت، هر دو منصفانه و هر دو نمادین هستند. در نگره‌ی شناخت نیز به همین ترتیب می‌توان انسان را تا مرزهای حیوانی فرود آورد و یا حیوان را تا به درجه‌ی انسانی بالا برد. می‌دانیم این تهمت